



پیغام عشق

قسمت چهارصد و هفتاد و پنجم





خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۲ گنج حضور، بخش اول

ای شاهد سیمین ذَّقْن، دَرده شرابی همچو زر
تا سینه‌ها روشن شود، افزون شود نورِ نظر

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱۵
-*ذَّقْن: چانه، زرخدان

ای خداوند، ای شاهد زیباروی و شیرین بیان، آن شراب مست‌کننده و زنده‌کننده فضای گشوده شده را به من
بده، تا مرکز من که در اثر همانیدگی‌ها تاریک شده، روشن شود. تا من نور نظر، نور هشیاری حضور، عقل،
هدایت، حس امنیت و قدرت تو را پیدا کنم.

کوری هشیاران ده، آن جام سلطانی بده
تا جسم گردد همچو جان، تا شب شود همچون سحر

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱۵

به کوری چشم انسان‌هایی که هشیاری جسمی همانیدگی‌ها را دارند و در ذهنشان زندگی می‌کنند، من به انتقاد و ایرادگیری‌شان اهمیت نمی‌دهم، تو آن جام سلطانی را از طریق فضای گشوده شده در اطراف اتفاق این لحظه به من بده، تا این جسم من، من ذهنی من، که در اثر پرش از فکری به فکری دیگر ایجاد می‌شود، جان یابد، یعنی تبدیل به هشیاری زنده حضور شود. تا شب، خواب من در فکرها، به سحر، آرام شدن فکرها و باز شدن روزن و زیاد شدن هشیاری بیانجامد. [سحر یعنی انسان مثل آفتاب در حال طلوع است. وقتی فکرها کند می‌شوند، من ذهنی اختیار و کنترلش را از دست می‌دهد، فضا گشوده می‌شود و آفتاب زندگی می‌تابد که یک آفتاب(تابش) زنده کننده دارد.]

چون خواب را درهم زدی، درده شراب ایزدی
زیرا نشاید در گرم بر خلق بستن هر دو در

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱۵

خداوندا، حالا که خواب ذهن، خواب همانیدگی‌های انسان را با قضا و کن فکان و درد هشیارانه بر هم زدی، از شراب ایزدی خود، آرامش، شادی بی سبب و خرد کل به او عطا کن. زیرا گرم تو روا نمی‌دارد که هم در جهان همانیدگی‌ها را به روی خلق ببندی، هم در جهان یکتایی و فضای گشوده‌شده را. با من ذهنی هم در این دنیا بسته است هم در آن دنیا.

ای خورده جام ذوالمنن، تشنّیع بیهوده مزن
زیرا که فاز من شکر، زیرا که خاب من کفر

- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱۵
- *ذوالمنن: صاحب احسان‌ها، صفت باری تعالی
- *تشنّیع: بدگویی کردن، رسوا ساختن
- *فاز من شکر: هر که شکر کرد، رستگار شد.
- *خاب من کفر: هر که کفر ورزید، نومید شد.

ای انسان که از جام شراب ایزدی، احسان و صفات خداوندی خورده‌ای، و از جنس او هستی، چرا تعقل نمی‌کنی
و بیهوده ایراد می‌گیری؟
هرکسی به صورت هشیاری ناظر به جهان نگاه می‌کند، شکر باره است، هر لحظه شکر می‌کند، در این صورت
نجات پیدا خواهد کرد.

هرکسی در این لحظه برای پیدا کردن چشمِ عدم شکر نمی‌کند، و از این امکان که می‌تواند مرکزش را عدم کند، فضا را باز کند و از جنس زندگی شود، استفاده نکند، در آن صورت کفر می‌ورزد و درنهایت ناامید خواهد شد؛ ناامید یعنی کسی که فکر می‌کند باید تمام عمرش را درد بکشد.

ای تو مقیمِ میکرده، هم مستی و هم می‌زده
تشنیع‌هایِ بیهوده چون می‌زنی ای بی‌گهر؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱۵

ای انسان که مقیم میکرده، یعنی ساکن فضای یکتایی و در آغوش خداوندی، هم مست هستی و هم می‌زده؛ چرا که هر لحظه می‌زندگی به چهار بعد تو می‌ریزد.
اما اگر من‌ذهنی را نگه داری و با آن ایرادهای بیهوده بگیری، به اتفاق این لحظه اعتراض کنی، با آن بستیزی و برحسب همانیدگی‌ها بینی، آن گاه از ذات، گوهر و نژاد اصلی خود آگاه نخواهی شد.

پیش در شد آن دَقوقی در نماز
قوم همچون اطلس آمد، او طِراز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۰
-طِراز: زینت پارچه، حاشیه جامه

دَقوقی، پیش نماز شد و نماز را در آن ساحل برپا کرد. عده‌ای نیز پشت سرش، برای خواندن نماز ایستادند.

اقتدا کردند آن شاهان قطار
در پی آن مقتدای نامدار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۱

آن هفت نفر که از جنس شاه و حضور بودند در حالی که با تسلیم و فضاگشایی، در صف، پشت سر دقوقی ایستاده بودند به آن پیش نماز نامدار که می‌خواست با فضاگشایی از همه همانیدگی‌های مرکزش بگذرد، اقتدا کردند.

چونکه با تکبیرها مقرون شدند
همچو قربان از جهان بیرون شدند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۲

همین که «الله اکبر» گفتند، در اثر قرین شدن با «الله اکبر» و اقرار به بزرگی و یکتایی خداوند، مانند قربانیان در حضور خدا، از این جهان مادی، به کلی بیرون شدند، گویی که اصلاً در این جهان نبودند.

معنی تکبیر این ست ای امام
کای خدا پیش تو ما قربان شدیم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۳

مولانا در مورد این لحظه صحبت می کند و هر رفتار و فکر و عملی که ما می کنیم را به نماز تشبیه کرده و می گوید: معنی حقیقی «الله اکبر» و نماز این است که ای امام و ای خدا، ما این لحظه که در پیشگاه تو ایستاده ایم، قربان شدیم یعنی از من ذهنی ما چیزی باقی نمانده و دیگر هیچ همانیدگی در مرکز ما نیست.

تن چو اسماعیل و جان همچون خلیل
کرد جان، تکبیر بر جسمِ نبیل

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۵

تن، مانند اسماعیل و جان هشیاری، همچون ابراهیم خلیل است. جانِ هشیاری بر جسمِ نجیب و بزرگ که بدون هویت و من‌ذهنی است تکبیر، «الله اکبر» می‌گوید.

گشت کُشته تن ز شهوت‌ها و آز
شد به بسم‌الله، بِسْمِلِ در نماز

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۶

این لحظه تن، من‌ذهنی از شهوت‌ها، حرص و طمع همانیدگی‌ها کشته شد و هیچ آثاری از آن باقی نماند و با گفتن «بسم‌الله» و «الله اکبر» در نماز، قربانی خداوند و قائم به ذات اصلی خود شد.

چون قیامت پیش حق صف‌ها زده
در حساب و در مناجات آمده

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۷

هنگامی که نمازگزاران در پیشگاهِ خداوند، مثل قیامت، صف می‌کشند به حساب پس دادن و راز و نیاز می‌پردازند.

ایستاده پیش یزدان اشک‌ریز
بر مثالِ راست‌خیزِ رستخیز

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۸

نمازگزاران، این لحظه، در برابر خداوند با چشمانی گریان می‌ایستند و اشک می‌ریزند، درست مانند خلاق که در روز قیامت از قبر بلند شده و به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده می‌شوند.

به عبارت دیگر، وقتی ما «بسم الله» - یعنی مردن نسبت به من ذهنی و کندن از جهان بیرون و با خدا یکی شدن و «الله اکبر» خدا بزرگ تر و بی نهایت است می گوئیم باید ما هم نسبت به من ذهنی بمیریم و به بی نهایت و ابدیت خدا زنده شویم.

حق همی گوید: چه آوردی مرا؟
اندرین مهلت که دادم من تو را

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴۹

خداوند می گوید: ای انسان در این مهلتی که به تو دادم تا به جهان فرم بروی و هشیاران به تسلیم و فضاگشایی به بی نهایت و ابدیت من زنده شوی، چه ارمغانی برای من آورده ای؟

چشم و هوش و گوش و گوهرهای عرش
خرج کردی، چه خریدی تو ز فرش؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵۲

ای انسان، تو که نور چشم حسی و چشم عدم بین خود را، گوش و هوش، خرد خدایی و گوهرهای عرش،
هشیاری ات را خرج کرده یعنی همه آنها را همانیده کردی؛ بگو ببینم به جای این همه نعمت خدایی که دادی،
چه چیزی از فرش یعنی جهان فرم به دست آوردی؟ آیا به منظور اصلی آمدن به جهان زنده شدی؟

با خدا با صد تضرع آن زمان
عهدها و نذرها کرده به جان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۸۴

در آن زمان که خود و همانیدگی هایشان را در خطر غرق شدن می‌بینند، با گریه و زاری نذر می‌کنند و با خدا عهد می‌بندند که دیگر من‌ذهنی نداشته و آن را رها می‌کنند.

سر برهنه در سجود، آن‌ها که هیچ
رویشان قبله ندید از پیچ پیچ

—مولوی، مثنوی دفتر سوم، بیت ۲۱۸۵

با سری برهنه به سجده افتادند و تسلیم شدند در حالی که تا آن لحظه بر اثر پیچ و خم دنیا، هم‌هویت شدن با چیزهای این جهانی، مقاومت و ستیزه، حتی برای یکبار هم فضا را باز نکرده بودند و روی‌شان قبله خداوند را ندیده بود.

در قیام، این گفت‌ها دارد رجوع
وز خجالت شد دوتا او در رکوع

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵۵

در حالت قیام که انسان، این لحظه در حضور خداوند به نماز ایستاده است از این نوع سؤال‌ها و گفت‌وگوهای
دردناک، بسیار می‌شود و انسان نمازگزار، از شرمندگی و خجالت ناگزیر خم و دوتا شده و به رکوع می‌رود.

قوّت استادان از خجالت نماند
در رکوع از شرم، تسبیحی بخواند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵۶

انسان نماز گزار، از شدت شرمندگی و خجالت، توان ایستادن ندارد پس در پیشگاه خداوند به رکوع می رود و با ذهنش تسبیحی می گوید. مولانا می خواهد اشاره کند که اگر حقیقتاً، تسبیح می خواندی؛ بنابراین باید به خدا زنده می شدی.

باز فرمان می رسد: بردار سر
از رکوع و پاسخ حق برشمر

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵۷

وقتی انسان نماز گزار به رکوع رفته و تسبیح می خواند، دوباره از طرف خداوند فرمان می رسد که سر از رکوع بلند کن و جواب من را بده و بیهوده وقت را تلف نکرده و با ذهنت مرا تحسین نکن؛ چرا که اگر درست تحسین می کردی باید این لحظه فضا را باز کرده و به بی نهایت و ابدیت من زنده می شدی.

سر برآرد از رکوع آن شرمسار
باز اندر رُو فتد آن خام کار

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵۸

آن بنده شرمسار که به خدا زنده نشده بود، بالاخره سر از رکوع برمی دارد اما بار دیگر آن بی تجربه
خام اندیش به سجده می افتد و دوباره با ذهنش خداوند را تحسین می کند.

باز فرمان آیدش: بردار سر
از سجود و وا ده از کرده خبر

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵۹

دوباره از طرف خداوند فرمان می‌رسد: سر از سجده بردار و بیهوده با ذهنت مرا تحسین نکن و از اعمال
و کارهایی که در جهان انجام دادی، حرف بزن.

سر برآرد او دگر ره شرمسار
اندر افتد باز در رو همچو مار

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶۰

آن شخص نماز گزار، یک بار دیگر با شرمساری سر از سجده برمی دارد ولی از شدت شرمندگی که با این تحسین ها به خدا زنده نشده بود، دوباره مانند مار به رو می افتد یعنی مجدداً به سجده می رود و با ذهنش خدا را تحسین می کند.

باز گوید: سر برآر و باز گو
که بخواهم جست از تو موبه مو

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶۱

خداوند، بار دیگر به آن بنده و همه انسان‌ها می‌گوید: سرت را از سجده بردار و اعمال خود را توضیح بده که من موبه‌مو و با جزئیات درباره‌ی این که در زمین و جهان فرم چکار کردی از تو سؤال خواهم کرد.

انبیا گویند: روز چاره رفت
چاره آن جا بود و دست‌افزار زفت

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶۷

پیامبران به بندگان گناهکار، انسان‌های همانیده، می‌گویند: روز چاره، روزی که باید در برابر اتفاقات زندگی فضاگشایی میکردی، تمام شد. چاره و ابزار بزرگ فضاگشایی، عبادت، توبه و برگشت از جهان ذهن به فضای یکتایی، فقط در دنیا بود که تو از آن بهره نبردی.

مرغ بی‌هنگامی ای بدبخت، رو
ترکِ ما گو، خونِ ما اندر مشو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶۸

ای انسان بدبخت، اکنون که دیگر دیر شده، خیلی من‌ذهنی را ادامه دادی؛ تو همانند خروس بی‌محل هستی که
به دنبال چاره می‌گرددی، برو.

اگر به صورت واقعی و جدی نمی‌خواهی از ما کمک بگیری، فضا را نمی‌گشایی؛ ما را رها کن، با ارتعاش درد، ما
را شریک وضعیت‌های زندگی خودت نکن و ما را به گناه خودت آلوده نکن.

رو بگرداند به سوی دست چپ
در تبار و خویش، گویندش که خپ

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶۹

در این هنگام بنده گناهکار به سمت چپ و به سوی اقوام خویش نگاه می کند، همین که آنان متوجه این امر می شوند، به او می گویند: ساکت شو، ما کاری نمی توانیم برایت انجام دهیم.

هین جواب خویش گو با کردگار
ما که ایم؟ ای خواجه دست از ما بدار

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷۰

در سمت راست، پیامبران و سمت چپ، خویشان می گویند: ای خواجه، پاسخ خدا را بده. ما چه کاره هستیم که به تو کمک کنیم؟ دست از سر ما بردار.

کز همه نومید گشتم ای خدا
اول و آخر تویی و منتها

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷۳

خداوندا، از همگان ناامید شدم. اول و آخر و پناهگاه همه تو هستی و من دیگر با کسی کاری ندارم و تمرکزم را روی خودم می گذارم.

در نماز این خوش اشارت‌ها بین
تا بدانی، کین بخواهد شد یقین

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷۴

در نماز، در اتصال آگاهانه با زندگی، وقتی به صورت حضور ناظر و مراقبه‌ای نگاه می کنی؛ همه این اشارت‌های خوش را بین تا بدانی که در روز قیامت، این لحظه یقیناً بازخواست خواهی شد و درد به سراغت می آید.

آن چنان که ناگهان شیری رسید
مرد را بر بود و در بیشه کشید

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۲

فرض کنید شیری ناگهان از راه برسد و شخصی را با دندان‌هایش بگیرد و با خود به درونِ بیشه ببرد.

او چه اندیشد در آن بُردن؟ بین
تو همان اندیشِ ای استادِ دین

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۳

ای استادِ دین، بین آن کسی که اسیر دندان‌های شیر شده و آن شیر دارد او را کشان کشان با خود به درونِ بیشه می‌برد، در چه فکری است؟ تو نیز اکنون در همان اندیشه باش. یعنی قضا و قدر خدا در این لحظه ما را مثل یک شیر گرفته و همانیدگی‌های مان را خواهد جوید و ما را رها نخواهد کرد.

می کشد شیر قضا در بیشه‌ها
جان ما مشغولِ کار و پیشه‌ها

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۴

شیر قضا نیز هر لحظه ما را در بیشه‌ها می کشد و با خود می برد، در حالی که ما مشغول کار و پیشه‌های خود، همانیدگی‌های مان بوده و ابداً در این فکر نیستیم که در بین دندان‌های شیر قضا گرفتار هستیم.

—با تشکر: سمانه



خانم فائزه از کرج



با عرض سلام و خدا قوت خدمت جناب آقای شهبازی عزیز و تمامی دوستان گنج حضوری عزیزم

غزل شماره ۲۰۰۱ که توضیح دهنده هوشیاری اولیه ماست؛ که ما در اصل از جنس عدم بوده‌ایم، ولی به علت ندیدن عشق در زندگیمان با چیزها همانیده شدیم؛ یعنی از چیزهای پوچ و تهی عشق و زندگی طلب کرده‌ایم، در حالی که ما خود زندگی هستیم. از دم این لحظه زندگی غافل شدیم و به دنبال اتفاقات دویده‌ایم، تا لحظه‌ای خوشی کاذب طلب کنیم. عشوه دلبر را هم تجربه کردیم و همچنان درمرکزمان دردها را بیشتر کرده‌ایم. این لحظه دو نوع دم برای ما حاضر است، آماده گرفتن کدام دم هستیم؟

دمی که زندگی هر لحظه در حال پخش کردن است تا ما را به خودش زنده کند و دردهایمان را شفا دهد و ما را با خودش یکی کند. و دیگری دمی که از چیزهای آفل و تهی این جهان می‌آید و دم نفرین شده و بدبخت کننده است، که مانند مُردن است.

ما در این لحظه جاودانه باید دم او را پذیرا باشیم، تا دم زنده کننده او وارد چهار بُعد ما شود و دردهای ما را شفا دهد؛ اما ما نیاز به عشوه معشوق (ناز کردن) هم داریم تا متوجه همانیدگی‌های مرکزمان شویم و شناسایی کنیم و بیاندازیم آنها را .

دلبر زیبای ما در این لحظه ابدی دم زنده کننده‌اش را به ما می‌بخشد و هم برای ما ناز می‌کند و روی بر می‌گرداند تا بفهماند که این دل ما فقط و فقط جای اوست نه هیچ همانیده یا درد یا باور یا رنجش یا کینه. زمانی که دردی در مرکز ما به درد بلند می‌شود باید بدانیم که در مرکز همانیدگی وجود دارد، و این عشوه دلبرمان است تا ما شناسایی کنیم و دم او را بگیریم؛ این کار با فضاگشایی انجام می‌شود و همینطور به صورت هوشیاری ناظر ذهنمان را نگاه کنیم، با مرکز عدم ناظر موضوع باشیم، بدون کوچکترین مقاومت و قضاوتی، تا عقل کل، عقل خداوند را بگیریم و عشق و خرد و برکت او در ما جاری شود و زندگی ما را عوض کند و همینطور اتفاق این لحظه را.

دم ده و عشوه ده ای دلبر سیمین بر من
که دمم بی دم تو چون اجل آمد بر من

—مولوی، دیوان شمس غزل شماره ۲۰۰۱

می‌دانیم که خداوند از جنس ابدیت و بی‌نهایت است، و ما هم که امتداد او هستیم هر خاصیتی او داشته باشد شامل ما هم می‌شود؛ ما خاصیت فضاگشایی در این لحظه را داریم، فضاگشایی بی‌نهایت، و می‌توانیم درونمان را مانند آسمان بی‌نهایت کنیم و همینطور مانند دریا و اقیانوس؛ اما زمانی صورت می‌گیرد این بی‌نهایتی، که گوهر زندگی بصورت عدم در مرکز ما شروع به تابیدن کند؛ که دیگر به سمت چیزهای آفل و پوچ جهانی جذب نمی‌شویم یعنی هیچ همانیدگی‌ای باقی نمانده در مرکزمان، و ما به اندازه آسمان بی‌نهایت شده‌ایم، این یعنی لطف خدا شامل ما شده و او دست مهر و لطیفش را بر سر ما کشیده و همینطور عنایت پروردگار نصیب ما شده است.

در این صورت است که وقتی به جنس اولیه خود که عدم هست باز می گردیم، متوجه می شویم که برای زندگی واقعی کردن ما نیاز به گدایی خوشبختی و گدایی آرامش از هیچ یک از انسان ها یا چیزها نداریم، و اگر به اصل خود زنده شویم، برکت، شادی، خوشبختی و عشق از طریق ما به همه پخش می شود.

دل چو دریا شودم چون گهرت در تابد
سر به گردون رسدم چونکه بخاری سر من

-مولوی، دیوان شمس غزل شماره ۲۰۰۱

ارزیابی:

آیا این لحظه ذوقی برای اطاعت از امر خدا داریم؟ اگر داریم این ذوق با چه کیفیتی است؟
آیا توکل و تسلیم ما به چیزی غیر از خداست؟
آیا آمده‌ایم وقف این جهان شویم؟
آیا نسبت به دیروز فضاگشاطر و بی‌میل‌تر به جهان شده‌ایم؟
آیا در ذهن آب جسمی جستجو می‌کنیم یا هر روز تشنه‌تر می‌شویم؟
آیا این لحظه از خشم و شهوت و حرص همانیدگی‌ها صرف نظر می‌کنی؟ آیا بنده امر خداوند هستی؟
آیا داد و فغان‌های دردهای ذهنی را موقع انداختن جدی میگیری و دعا میکنی برایشان؟
همه ما انسان‌ها باید هرروز خود را ارزیابی کنیم و نگذاریم موقع زنده شدن به زندگی، من ذهنی ما انگشتش را بالا بیاورد و بگوید من . کیفیت ذوق امر خدا را اطاعت کردن، این لحظه بستگی به رفتار ما در مقابل اتفاقی که قضا به وجود می‌آورد دارد :

اگر مرکز را عدم نگه داریم و از اتفاق فقط پیغامش را بگیریم یعنی اطاعت ذوق امر داریم؛ ولی اگر واکنش نشان دهیم و از اتفاق شیره بگیریم و فضا‌بندی کنیم؛ هیچ ذوقی برای اطاعت نداریم.

چند نکته طلایی از برنامه ۸۸۱

وقتی اتفاق این لحظه می‌افتد قراره که ما در اطرافش فضا‌گشایی کنیم.
در هوشیاری جسمی ما زندگی را از اتفاقات می‌خواهیم .
اتفاقات زندگی ندارند و چیزی که ذهن نشان می‌دهد مربوط به جهان است و زندگی ندارد .
فضا‌گشایی باید قبل از قضاوت انجام شود.
انعکاس مرکز همانیده در بیرون همراه با درد است.
خداوند فقط در یک نقطه به ما دسترسی دارد و آن این لحظه است.

کلید این است که، اتفاق در این لحظه می افتد و بدون قید و شرط ما فقط باید فضا باز کنیم.
درون ما باید خراب شود تا آباد شود. اگر من ذهنی را خاموش کنیم ما خراب و مست می شویم.
برای دریافت می زندگی باید ثابت کنیم از همه تشنه تر هستیم، و آن را بین همه پخش کنیم.
انسان فقط صاحب کوشش خودش است.

هر کس علاقه اش به زنده شدن به زندگی بیشتر باشد تشنه تر است.
وقتی می خواهیم به زندگی زنده شویم من ذهنی انگشتش را بلند می کند و این عقل کافر است و می گوید من .
تشنگی ما بستگی به این دارد که چقدر فضاگشا هستیم.

زندگی در این لحظه به ما امر می‌کند که بلند شو و به پای من بایست و با نور من نگاه کن به جایی که من نگاه می‌کنم.

عقل همانیدگی‌ها ما رو به جهنم می‌برد و عقل کل ما را به بهشت. من ذهنی و دردهای آن آتش افروخته خداوند است.

من ذهنی یک گوهریست که می‌درخشد و خداوند در این لحظه امر می‌کند این را بشکن و فضا را باز کن. ما بنده‌ی امر خداوند هستیم.

—خانم فائزه از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com